بررسی

در نقد هنر فاخر

دولت فرانسه در سال ۱۸۳۱ الکسی دو توکویل و کوستاو دو بیومون را به آمریکا اعزام کرد تا درباره نظام زندان آمریکا مطالعه و تحقیق کنند. توکویل بعدها درباره سفرشان می‌نویسد که آنها از این ماموریت استفاده کردند تا به جایش جامعه آمریکا را بشناسند. سفر آنها از نیویورک شروع شد و ۹ ماه به طول انجامید. آنها در این مدت نظام زندان‌ها را مطالعه کردند و اطلاعاتی از جامعه آمریکا و ویژگی‌های مذهبی، سیاسی و اقتصادی‌اش به دست آوردند. در این سفر از کانادا نیز دیدن کردند. توکویل پس از بازگشت به فرانسه بین سال‌های ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۰ دو جلد کتاب درباره آمریکا می‌نویسد: «دموکراسی در امریکا».

توکویل در مجلد اول به شناخت نهادهای سیاسی، اجتماعی و مدنی آمریکا می‌پردازد و در مجلد دوم پدیده مدرنیته و دموکراسی، پیامدها و امکان‌های آن را بررسی می‌کند: مجموع مسائلی که مدرنیته و دموکراسی می‌توانند برای مردم یک جامعه داشته باشند. مجلد اول را مرحوم رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای با عنوان «تحلیل دموکراسی در امریکا» در سال ۱۳۴۶-۱۳۴۷ ترجمه کرد و دفتر اول مجلد دوم سال ۱۳۹۴ و دفتر دوم را نیز امسال برزگ نادرزاد به همت نشر فرهنگ جاوید ترجمه و منتشر کرد. اصل جلد دوم کتاب ۷۵ کفتار دارد که ۱۱ کفتار آن در دفتر اول و ۱۱ کفتار بعدی در دفتر دوم به فارسی ترجمه شده‌اند. مفهوم محوری دفتر اول، مساوات (برابری) است که آن را نتیجه دموکراسی یا تشکیل جوامع دموکراتیک می‌داند و محور دفتر دوم نیز هنر است. اگر در کل کتاب از دفاع تمام‌قد توکویل از نژاد سفید، تاکیدش بر اساسی سفیدپوستان از سیاهپوستان و همدلی و همراهی‌اش با سروکب بومیان قاره آمریکا بگذریم، مجلد دوم کتاب حاضر یکی از تحلیل‌های مهم درباره نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آمریکاست. توکویل در مجلد دوم مجموعه دضمن بررسی جامعه آمریکا خصوصیات جامعه دموکراتیک آرمانی‌اش را نیز توصیف و درباره آن نظریه‌پردازی می‌کند. او در این کتاب قانون‌گذاری و شیوه زندگی در ایالات متحد آمریکا را بررسی و آنها را با سوءقیمت کشورهای اروپای کهن مقایسه می‌کند. او در بخش‌هایی جامعه اشرافی که باروه که قبل از انقلاب کبیر ۱۷۸۵ به بعد، مقایسه و مقابله می‌کند. مساوات که در حیات اجتماعی و سیاسی کشور تازه‌تاسیس عامل مهمی است، باید قانون اساسی و به‌ویژه مبنای شیوه حیات سیاسی و مذهبی آن قرار می‌گیرد. مبارزه با ریشه‌های فکری و فرهنگی جماعت‌های خشن و سخت‌کیر مذهبی و تبعیدی، مبارزه با ماجراجویان، مذاکرات صلحی که انجام شد و پیمان‌های صلحی که برای صلاح و اصلاح جامعه‌ای او سنته شد و شورش در برابر اشکال آزاردهنده حکومت و قدرت تمامیت‌خواه، همگی در شکل‌گیری و رشد مدل آمریکا نقش داشته است. کتاب او در مجلد دوم کتاب حاضر را می‌توان تلاش توکویل دانست برای ارائه نمونه‌ای آرمانی از جوامع مدرن آینده با توجه به جامعه آمریکا و مقایسه تطبیقی آن با فرانسه و تا حدودی بقیه اروپا.

توکویل در دفتر حاضر می‌کوشد نشان دهد در قرن‌هایی که اصل امتیازات رواج دارد. تقریبا اشتغال به هویک از هنرها حکم یک امتیاز را پیدا کرده که حاصلش عالمی است جدا و منفک از غیر که احدی مجاز به ورود آن نیست: اما وقتی «اشتغال به

دموکراسی در امریکا

آلکسی دو توکویل
ترجمه: بزرگ نادرزاد
فرهنگ جاوید
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

صنعت آزاد است، بی‌حرکتی غریزی مثل اشرافی نسبت می‌شود تمام کسانی که به هر واحدی می‌پردازند مالا طبقه مخصوصی را تشکیل دهند متشکل از خانواده‌های همیشگی که تمام اعضای آن یکدیگر را می‌شناسند و خیلی زود همین خصیصت ممتاز حسب عقایدی خاص خود را می‌شناسند و خودبستری و تخوم هم آن جماعت را عارض می‌شود». (ص۱۲) اما معتقد است قاعده کفتار بعدی در دفتر دوم به فارسی ترجمه شده‌اند. مفهوم محوری دفتر اول، مساوات (برابری) است که آن را نتیجه دموکراسی یا تشکیل جوامع دموکراتیک می‌داند و محور دفتر دوم نیز هنر است. اگر در کل کتاب از دفاع تمام‌قد توکویل از نژاد سفید، تاکیدش بر اساسی سفیدپوستان از سیاهپوستان و همدلی و همراهی‌اش با سروکب بومیان قاره آمریکا بگذریم، مجلد دوم کتاب حاضر یکی از تحلیل‌های مهم درباره نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آمریکاست. توکویل در مجلد دوم مجموعه دضمن بررسی جامعه آمریکا خصوصیات جامعه دموکراتیک آرمانی‌اش را نیز توصیف و درباره آن نظریه‌پردازی می‌کند. او در این کتاب قانون‌گذاری و شیوه زندگی در ایالات متحد آمریکا را بررسی و آنها را با سوءقیمت کشورهای اروپای کهن مقایسه می‌کند. او در بخش‌هایی جامعه اشرافی که باروه که قبل از انقلاب کبیر ۱۷۸۵ به بعد، مقایسه و مقابله می‌کند. مساوات که در حیات اجتماعی و سیاسی کشور تازه‌تاسیس عامل مهمی است، باید قانون اساسی و به‌ویژه مبنای شیوه حیات سیاسی و مذهبی آن قرار می‌گیرد. مبارزه با ریشه‌های فکری و فرهنگی جماعت‌های خشن و سخت‌کیر مذهبی و تبعیدی، مبارزه با ماجراجویان، مذاکرات صلحی که انجام شد و پیمان‌های صلحی که برای صلاح و اصلاح جامعه‌ای او سنته شد و شورش در برابر اشکال آزاردهنده حکومت و قدرت تمامیت‌خواه، همگی در شکل‌گیری و رشد مدل آمریکا نقش داشته است. کتاب او در مجلد دوم کتاب حاضر را می‌توان تلاش توکویل دانست برای ارائه نمونه‌ای آرمانی از جوامع مدرن آینده با توجه به جامعه آمریکا و مقایسه تطبیقی آن با فرانسه و تا حدودی بقیه اروپا.

ادامه از صفحه اول

امروزه پیش‌فرض گرفته می‌شود که واژه‌هایی مثل انقلاب یا زمان انقلاب بی‌معنا و منسوخ‌اند. بحثی که بارانه عمادیان مطرح کرد در مورد کسانی که هم به‌عنوان متفکر و هم به‌عنوان مبارز سیاسی مشغول‌اند، نشان‌دهنده این است که ماجرا به هیچوجه این‌گونه نیست و انقلاب کاملا فعالیت تاریخی خود را حفظ کرده است. برای بی‌بردن به این موضوع نیازی به بحث‌های پیچیده نیست و نگاهی به دنیای دوروبرمان نشان می‌دهد. آنچه امروز نظام سرمایه‌داری تحت عنوان «توسعه» به همه جوامع تحمیل کرده و آن را معیار خوشبختی و پیشرفت معرفی می‌کند، چیزی نیست جز: از یک‌سو، حرکت مستقیم به سوی فاجعه در شکل نابودکردن زندگی انسانی و نابودکردن طبیعت و از سوی دیگر، بردن حیات اجتماعی به سمت موحش‌ترین شکل نابرابری و آمیختن سرمایه‌داری افسارگسیخته با بدترین شکل‌های استبداد به صورتی که دیگر حتی خود سیاست‌مداران و طبقه حاکم در جامعه ۹۹ درصدی و یک درصدی با چهار درصدی سخن می‌گویند. به‌عبارت دیگر، در تجربه واقعی مردم، این نابرابری آن‌قدر مشهود است که می‌توان از آن به‌عنوان یک حربه تبلیغاتی استفاده کرد. به همین‌دلیل، به کمان من پرسش روبه‌روی ما هنوز همان پرسش لوکزامبورگ است: سوسیالیسم یا بربریت. با بهتر است بگویم سوسیالیسم یا سرمایه‌داری در ترکیب با بربریت. چون قرار نیست در نهایت به یک نقطه نهایی پایان همه‌چیز و همه‌کس برسیم، بلکه به همان نقطه‌ای می‌رسیم که الان در آن بسر می‌بریم: زندگی در دوزخ برای میلیاردها نفر و در کنار آن فضاهای کوچکی از سلامت طبیعی و اجتماعی برای اقلیت‌های کوچک. (ژان‌پرو، همچنان باید بر معناداربودن انقلاب و زمان انقلاب تاکید کرد و تشخیص داد، نه فقط پرسش همان پرسش است، بلکه اجزا و گام‌های اولیه پاسخ نیز همانند. این اجزاء چیزی نیستند جز سازماندهی توده مردم در قالب یک جریان سیاسی که بتواند از طریق مبارزه سیاسی قدرت تصمیم‌گیری را در دست‌شان بگیرد و از طریق این قدرت تصمیم‌گیری روابط مالکیت را دگرگون کند و شکل دیگری از اقتصاد را ممکن سازد و جوابی دهد به پرسش‌هایی که بن سعید طرح کرده بود. نمی‌توان با چاپ صدها مقاله جدید از ریچارد روتی کرایسس را دید). بهای این انتخاب چیزی بیش از نادیده‌گرفتن مسئله می‌افتد و کمتر به واقعیت توجه نمی‌کند تا ظواهر. او معتقد است به همین خاطر که در جوامع اشرافی تایلوهای نقاشی را در مقیاس بزرگ می‌سازند، در کشورهای دموکراتیک انبوهی از صحنه‌های و مقاطع‌های محقر را به دیوارها می‌آویزند. اگر در جوامع اشرافی تندیس‌ها را از جنس برنز می‌ریزند، در جوامع دموکراتیک مجسمه‌ها را از گچ می‌سازند.

او ایس وضع را مقدمه ظهور وضع اجتماعی و نهادهای دموکراتیک می‌دانند و تاکید دارد نتیجه آن الزاما کاهش تعدد ادعاهای فرهیخته و عالقه‌مند به مبارزه نیست. او در این خصوص خاطره‌ای از اولین نور ورودش به نیویورک نقل می‌کند: «وقتی اولین‌بار به نیویورک آمدم، متعجب شدم از اینکه در طول ساعت‌های تعدادی فضای کوچک از جنس سنگ مرمر می‌بینم که به سبک معماری قدیم بونان و رومی‌ها بود. اما روز بعد که به نزدیکی یکی از کاخ‌ها رفتم به این جهت که نگاه مرا ساخت به خوب جلب کرده بودند، متوجه شدم که دیوارهای آن از جنس آجر سفیدند و ستون‌های چوبین رنگ‌شده است». (ص۲۰) در نظر توکویل مثل دموکرات به دنبال هنرهایی می‌روند که زندگی‌شان را آسان‌تر کند نه زیباتر. به عبارتی دیگر آنها مفید را به زیبا ترجیح می‌دهند و در جنس مال‌بالند چیز زیبا مفید هم باشد.

است که کسی بگوید من صاحب زبان فارسی هستم. چون دستور کرامر فارسی را یک زمانی نوشته‌ام، از حالا به بعد هرکسی هر جمله فارسی بگوید، باید یک قران به من بدهد. این دقیقا کاری است که ورد در ویندوز آقای بیل گیتس انجام می‌دهد. کاری که گارد و آمازون می‌کنند همین است. همه از چیزی رانت می‌گیرند که اصلا تولید نکرده‌اند و ذره‌ای هم ربطی به تولید ندارد. بر این اساس، داشتن قدرت ایجاد تغییر در روابط مالکیت که نه طبیعی‌اند، نه ابدی و نه مقدس. اموِ واضح و پیش‌روی ماست. حتی احتیاجی ندارد به سر و کله‌زدن در مورد نظریه‌پردازی کار یا اینکه تئوری بحران مارکس درست بود یا نه یا اقتصاد با برنامه و دولتی کار می‌کند یا نه. بعد از دوران بازی‌های تبلیغاتی نیی از جنگ سرد که برنده کاملا آن از در جهت سرکوب نیروهای مقاومت درون خودش و در سراسر جهان استفاده کرد تا نظم نوین جهانی سازد که امروز شاهدیم چه تبعاتی برای همه جهان به بار آورده، دخالت در حقوق مالکیت و بسیاری از عرصه‌های اقتصادی حرکت‌های جمعی و تصمیم‌گیری‌های جمعی واقعیت ساده‌ای است که هرکسی واقعا مدافعش در گرو نفی این قضیه نباشد و غرضی نداشته باشد، مجبور به تصدیق آن است. دیگر وضعیت پنج شرکت اول لیست بورس نیویورک نشان‌دهنده اوضاع است.

گذشته از معناداربودن زمان انقلاب، می‌کوشم به شیوه جون سوسنجیها یا ایهاماتی از بررسی کنم که طول‌وعوض انقلاب یا زمان انقلاب وجود دارد. چون حرکت استراتژیک در ساختن یک نظریه یا حتی یک جریان سیاسی که بتواند به پیچیدگی شبکه‌های زمانی و زمانمندی‌های گوناگون و منطق‌های گوناگون سرمایه و دولت و کار و کالا جواب دهد، واقعا کار ساده‌ای نیست که بتوان به صورت کوتاه در یک‌جا به آن اشاره کرد. اگر بین سه‌تعبیرهای درون مفهوم زمان انقلاب به مفاهیم «روز بعد» برمی‌گردد. یک روز انقلاب داریم، یک حال انقلاب و البته نوعی حالگیری بعد از آن که این حال تمام و همه می‌حال می‌شوند. مسئله دقیقا همین حال و بی‌حالی است. «روز بعد» کی می‌آید؟ نمونه‌های تاریخی زیادی داریم. در بسیاری موارد، این «روز بعد» می‌تواند به غافل‌گیری‌های تراژیک - کمیک هم بینجامد. برای مثال، قیام کارگران و دانشجویان پاریس و شهرهای فرانسه در مه ۶۸ که به‌لحاظ تاریخی آخرین نمونه یک قیام گسترده در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بود و بخش اعظم طبقه کارگر، جوانان و دانشجویان در آن همراه بودند و دولت و نظام اقتصادی را کاملا مساتحل کرد و اساسا یک لحظه کسب قدرت نکرد. نظام و سیستم براساس همان روابط قدرت و سیستم بازتولید خود انتخابات برقرار کرد و جالب است بدانید ارتجاعی‌ترین و دست‌راستی‌ترین نیروهای جامعه در انتخابات بیرون آمد. یعنی درست در شرایطی که میدان‌های پاریس در اشغال کارگران و دانشجویان است، انتخابات علا به حربه خنثی‌کردن انقلاب بدل می‌شود. چیزی نظیر همین قضیه را در انقلاب‌های عربی دیدیم. در آن ۹-۸ ماه در قاهره و تونس و کشورهای عربی دیگر، باز هم کارگران، زنان، جوانان و دانشجویان مبارزه کردند. ولی نتیجه انتخابات پیروزی اخوان‌المسلمین بود.

> **فرهادپور: دلخوش‌کردن صرف به یک دوره کوتاه پرشور و رمانتیک کافی نیست و مسئله بر سر این است که روز بعد که قرار است زندگی عادی از نو شروع و روابط بازسازی شود و ما با کار و فعالیت عادی سروکار داریم، چه اتفاقی می‌افتد. بی‌تردید، در این زمینه به این دید استراتژیک نیازمندیم که خود سرمایه‌داری یک‌شبه به وجود نیامده است. فرانرفتن از سرمایه‌داری چیزی نیست که به‌سادگی در یک فضای زمانی کوتاه به آن رسید**

ایران، با یک واسطه این پیروزی خواناخواه نیروهای انقلابی را در برابر هم قرار داد و استبدادگرایی ایران‌المسلمین زمینه را برای جذاشدن مردم از حکومت انقلابی فراهم کرد و نهایتا از طریق انتخابات آمریکا و ارتش نوعی کودتای نظامی صورت گرفت که خود را نهادیکتاتور سابق، مبارک، که در تمام این مدت قرار بود محاکمه شود، آزاد شد و برگشت به خانه‌اش و فضا حتی از دوره مبارک هم استبدادی‌تر شد. این هم نمونه‌ای دیگر که چگونه انتخابات پس از انقلاب انقلاب به عکس خود منجر می‌شود. البته موارد معکوس هم هست که چگونه از دل فرضا یک انتخابات، یک جنبش سیاسی رادیکال سر برمی‌آورد.

مسئله این است که به‌هرحال این «روز بعد» چیست؟ کی آغاز می‌شود؟ چگونه آغاز می‌شود؟ دلخوش‌کردن صرف به یک دوره کوتاه پرشور و رمانتیک کافی نیست و مسئله بر سر این است که روز بعد که قرار است زندگی عادی از نو شروع و روابط بازسازی شود و ما با کار و فعالیت عادی سروکار داریم، چه اتفاقی می‌افتد. بی‌تردید، در این زمینه به این دید استراتژیک نیازمندیم که خود سرمایه‌داری یک‌شبه به وجود نیامده است. هزاران سال پیش مختلف در طول چندصد سال، از قرن سیزدهم تا قرن شانزدهم. تجربه‌های مختلفی در کار بوده که یکی از آنها در انگلستان بیشتر پیش رفت، به انقلاب علمی و صنعتی رسید و از طریق سرکوب انقلاب انگلستان با دولت تمامیت‌خواه و ساخته‌شدن امپراتوری بریتانیا زمینه ظهور اولیه سرمایه است. این تنها یک مورد است و ساخته‌شدن سرمایه‌داری هزاران سال شکل دیگر هم داشته است. بنابراین، فرانرفتن از سرمایه‌داری چیزی نیست که به‌سادگی در یک فضای زمانی کوتاه

عکس: عباس کوکری شری

مراد فرهادپور درباره مفهوم زمان از منظر رهایی:

تأملاتی درباره زمان انقلابی

مدت قرار بود محاکمه شود، آزاد شد و برگشت به خانه‌اش و فضا حتی از دوره مبارک هم استبدادی‌تر شد. این هم نمونه‌ای دیگر که چگونه انتخابات پس از انقلاب انقلاب به عکس خود منجر می‌شود. البته موارد معکوس هم هست که چگونه از دل فرضا یک انتخابات، یک جنبش سیاسی رادیکال سر برمی‌آورد.

مسئله این است که به‌هرحال این «روز بعد» چیست؟ کی آغاز می‌شود؟ چگونه آغاز می‌شود؟ دلخوش‌کردن صرف به یک دوره کوتاه پرشور و رمانتیک کافی نیست و مسئله بر سر این است که روز بعد که قرار است زندگی عادی از نو شروع و روابط بازسازی شود و ما با کار و فعالیت عادی سروکار داریم، چه اتفاقی می‌افتد. بی‌تردید، در این زمینه به این دید استراتژیک نیازمندیم که خود سرمایه‌داری یک‌شبه به وجود نیامده است. فرانرفتن از سرمایه‌داری چیزی نیست که به‌سادگی در یک فضای زمانی کوتاه به آن رسید.

انقلاب یک زمان دارد و این زمان هم واحد است به دلایلی که خواهم گفت یا لااقل از یک دید به‌عنوان زمان بدست یک حال به‌هم‌پیوسته تجربه می‌شود. به همین جهت، از مردم به‌عنوان فاعل این انقلاب و صاحب این حال سخن گفته می‌شود. نگاهی تاریخی نشان می‌دهد این مردم هیچ‌وقت مساوی با همه نیست و همواره اقلیت کوچکی کار را شروع می‌کند. اکثریت ممکن است اصلا حال زمان حال نباشد و به همین علت هم در انتخابات واکنشی بر ضد این لحظه حال نشان می‌دهد. ادعام اکثریت در لحظه حال انقلاب یک فرایند زمانی طولانی است. در دوران‌های گذشته، اصلا تکنولوژی این اجازه را نمی‌داده که بتوان یک حال مشترک همگانی داشت. به‌هرحال، بدیهی است که هیچ انقلابی انقلاب همه نیست. انقلاب‌ها همه مردمی‌اند. توسط مردم عادی شروع می‌شوند، ولی همواره اقلیتی از آن را شروع می‌کنند و به همین علت هم تبدیل این اقلیت به اکثریت یک فرایند پیچیده پرافت‌وخیز است. نباید این اقلیت را با واژه‌هایی مثل ملت یا مردم در نزل مساوی با همه دانست. پشت واژه مردم، همه، اکثریت و نظایر آن، همیشه کنکی و ابهاماتی هست که باید به‌سادگی به آن تن داد. به همین علت، گاه تلاش می‌شود این لحظه حال به دور ساختاری یا نام‌گذاری‌هایی همچون انقلاب بورژوایی یا انقلاب بورژوا - دموکراتیک یکدست شود. در تاریخ جهان، چنین چیزی وجود ندارد و انقلاب‌ها همه انقلاب‌های مردمی‌اند. انقلاب بورژوایی در واقع تلاشی است برای اینکه از طریق نوعی دترمینیسم اقتصادی عمل بتوان محدوده‌ای برای حال پیدا کرد و تکلیف حال و زمان انقلاب را مشخص کرد. به‌همین جهت، عبارت دولت بورژوایی و دموکراسی بورژوایی که در ادامه انقلاب بورژوایی می‌آید، در حکم محدودیت‌هایی است که نباید از آن رد شد. حال انقلاب و زمان انقلاب در داخل این خطوط تعریف می‌شود. در این تحلیل ساختاری و انتزاعی معمولا حتی از انقلاب «بورژوای» سخن گفته می‌شود. شاید هم اسمای انگلیسی بورژوایی و بورژوازی به هم نزدیک است. در فارسی، حتی برخی مترجمان بورژوایی را به اشتباه بورژوازی می‌نویسند. ولی شاید هم مسئله نه فقط اشتباه در املا بلکه این است که، به قول نیچه، ما همیشه برای یک فعل یک فاعل نیاز داریم و برای یک کنش یک کنش‌گر و بنابراین چیزی به اسم انقلاب بورژوایی باید فاعلی به نام بورژوازی داشته باشد. ولی در تاریخ، اصلا انقلابی نیست که بورژوازی در آن شرکت کرده باشد. بورژوازی تسوتزیون و محافظه‌کارترین و به لحاظی پست‌فطرت‌ترین طبقه طی تاریخ است. اشراف بارها و بارها برای امتیازات فئودالی خودشان شخصا جنگیده‌اند، ولی بورژوازی واقعا به خیابان دست به طغیان زده‌اند، فرودستان، کارگران، حتی پایتی‌ها به اضافه دهقان‌ها و سربازان و زنان و غیره. هیچ‌وقت از ترزوژازی نیست بلکه بورژوازی از نتایج این قضیه بهره‌مند می‌شود. فاعل واقعی نیز همان دنیای تمام نامه است. در دنیای دوروبرمان این پدیده‌ای فعال واقعی نیز همان دنیای تمام نامه است. یعنی در تمام این موارد، دارد از بالا - به شیوه اصلاحات ارضی ایران - قدرت ماورای اقتصادی خود را به کار گرفته تا زمینه را برای عارتکری بورژوازی فراهم کند - یا به تعبیر گرامشی، انقلاب انفعالی - ولی بورژوازی خودش در این قضیه نقشی نداشته.

مفهوم انقلاب بورژوایی را اصلا نمی‌توان براساس نوعی دترمینیسم اقتصادی توضیح داد. در تمامی جنبش‌هایی که در عصر جدید رخ دادند، ما شاهد جریاناتی بودیم که خواهان چیزی به غیر از سرمایه‌داری بودند. لنین، کرامول، انقلاب فرانسه، ژاکوبن‌ها و غیره. در مورد کمسون پاریس حتی این گروه‌ها توانسته‌اند موفقا پیروز شوند. ولی در ۹۹ درصد موارد در همان حالت جنینی قبل از آنکه صدایشان به مردم برسد خفه شدند. اینها تلاش‌هایی بودند در جهت ساخت آینده‌ای غیر از سرمایه‌داری. به عبارت دیگر، جنین نبود که براساس دترمینیسم تاریخی و رشد نیروهای مولده و قوانین تاریخی انقلاب کرامول فرضا باید به این شکل پیش می‌رفت. درست برعکس، سرکوب این جنبش‌ها پیش‌شرط شکل‌گیری سرمایه است نه اینکه چون سرمایه‌داری وجود دارد و شکل گرفته پس جنبه‌های ضدسرمایه‌دارانه‌ای را که در این انقلاب‌ها درگرفت وارد آن می‌شود. چرا اینها از بین می‌روند؟ درست به همان دلیل که در استثنای خاصی مثل کمون پاریس (و طبق معمول استثنا مؤید قاعده است) از بین رفته‌اند، نه گفته مارکس به علت توازن نیرو. اینها جنبش‌هایی‌اند که می‌خواهند نظمی برای از خشونت، برای از زور و سلطه و بری از نابرابری بسازند. مسلم است در دنیای کنونی چیز از داخل و چه از بیرون به انقلاب حمله می‌شود و همه زور دولت‌ها، ابرقدرت‌ها، دولت‌های منطقه‌ای انقلاب‌ها را داغون می‌کند. مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان در دنیایی که براساس خشونت و ترس حرکت می‌کند به سمت نظمی غیر از نظم سلطه حرکت کرد. از این‌رو، بدون نوعی پیوند بین مبارزان ضدجنگ در کشورهای پیشرفته و مبارزات ضدفقر و استثمار در کشورهای آسیایی و آفریقایی واقعا آینده‌ای پیش رو نخواهیم داشت و به مرور شاهد آنیم که همه، نه فقط ابرقدرت‌ها بلکه دولت‌های عادی، آشکارا و پنهان هر جا دلشان بخواهد، دخالت نظامی می‌کنند و با زور عملا هر امکانی را که مردم برایش جنگیده باشند در نطفه خفه می‌کنند. اینها مواردی است که نشان می‌دهد تعریف لحظه حال تا حد زیاد به شکل ساختاری است. از یک حرف تا یک حال همگانی و کلی است چون حقیقت آن با همگانی‌بودن پیوند خورده و به همین جهت، به قول آدورنو، انقلاب همیشه انقلاب علیه ترس است. چون ترس از همان اول هم از همین‌جا می‌گذرد و نازیسم نمونه عجیب‌وغریبی است که با متمرکزکردن ترس در یک کوته خاص در ارتباط با یهودیان و کمونیست‌ها و کولی‌ها نوعی وحدت منکی بر نفرت ساخت.

> **عمادیان: دموکراسی معنایی نمی‌تواند داشته باشد وقتی توده‌های بی‌شمار انسانی بیشتر اوقات زندگی‌شان را در محیط‌های کار و خانگی تا سالم بگذرانند. به رغم افزایش اتوماسیون، میزان کار نسبت به صد سال پیش نه تنها کم نشده بلکه افزایش یافته. سرمایه تنها چیزی را در زندگی، زندگی کارگر را هم می‌خرد. اما برعکس خرید نیروی کار که تابع حد و اندازه معینی است، سلطه سرمایه را بر زندگی کارگر تمام و کمال و بدون هیچ تعادلی نسبت به این قضیه دید باید توانند به وجود نیامده است. هزاران سال مختلف**

انقلاب به این معنا که به یک حال مشترک همگانی داشت. به‌هرحال، بدیهی است که هیچ انقلابی انقلاب همه نیست. انقلاب‌ها همه مردمی‌اند. توسط مردم عادی شروع می‌شوند، ولی همواره اقلیتی از آن را شروع می‌کنند و به همین علت هم تبدیل این اقلیت به اکثریت یک فرایند پیچیده پرافت‌وخیز است. نباید این اقلیت را با واژه‌هایی مثل ملت یا مردم در نزل مساوی با همه دانست. پشت واژه مردم، همه، اکثریت و نظایر آن، همیشه کنکی و ابهاماتی هست که باید به‌سادگی به آن تن داد. به همین علت، گاه تلاش می‌شود این لحظه حال به دور ساختاری یا نام‌گذاری‌هایی همچون انقلاب بورژوایی یا انقلاب بورژوا - دموکراتیک یکدست شود. در تاریخ جهان، چنین چیزی وجود ندارد و انقلاب‌ها همه انقلاب‌های مردمی‌اند. انقلاب بورژوایی در واقع تلاشی است برای اینکه از طریق نوعی دترمینیسم اقتصادی عمل بتوان محدوده‌ای برای حال پیدا کرد و تکلیف حال و زمان انقلاب را مشخص کرد. به‌همین جهت، عبارت دولت بورژوایی و دموکراسی بورژوایی که در ادامه انقلاب بورژوایی می‌آید، در حکم محدودیت‌هایی است که نباید از آن رد شد. حال انقلاب و زمان انقلاب در داخل این خطوط تعریف می‌شود. در این تحلیل ساختاری و انتزاعی معمولا حتی از انقلاب «بورژوای» سخن گفته می‌شود. شاید هم اسمای انگلیسی بورژوایی و بورژوازی به هم نزدیک است. در فارسی، حتی برخی مترجمان بورژوایی را به اشتباه بورژوازی می‌نویسند. ولی شاید هم مسئله نه فقط اشتباه در املا بلکه این است که، به قول نیچه، ما همیشه برای یک فعل یک فاعل نیاز داریم و برای یک کنش یک کنش‌گر و بنابراین چیزی به اسم انقلاب بورژوایی باید فاعلی به نام بورژوازی داشته باشد. ولی در تاریخ، اصلا انقلابی نیست که بورژوازی در آن شرکت کرده باشد. بورژوازی تسوتزیون و محافظه‌کارترین و به لحاظی پست‌فطرت‌ترین طبقه طی تاریخ است. اشراف بارها و بارها برای امتیازات فئودالی خودشان شخصا جنگیده‌اند، ولی بورژوازی واقعا به خیابان دست به طغیان زده‌اند، فرودستان، کارگران، حتی پایتی‌ها به اضافه دهقان‌ها و سربازان و زنان و غیره. هیچ‌وقت از ترزوژازی نیست بلکه بورژوازی از نتایج این قضیه بهره‌مند می‌شود. فاعل واقعی نیز همان دنیای تمام نامه است. یعنی در تمام این موارد، دارد از بالا - به شیوه اصلاحات ارضی ایران - قدرت ماورای اقتصادی خود را به کار گرفته تا زمینه را برای عارتکری بورژوازی فراهم کند - یا به تعبیر گرامشی، انقلاب انفعالی - ولی بورژوازی خودش در این قضیه نقشی نداشته.

مفهوم انقلاب بورژوایی را اصلا نمی‌توان براساس نوعی دترمینیسم اقتصادی توضیح داد. در تمامی جنبش‌هایی که در عصر جدید رخ دادند، ما شاهد جریاناتی بودیم که خواهان چیزی به غیر از سرمایه‌داری بودند. لنین، کرامول، انقلاب فرانسه، ژاکوبن‌ها و غیره. در مورد کمسون پاریس حتی این گروه‌ها توانسته‌اند موفقا پیروز شوند. ولی در ۹۹ درصد موارد در همان حالت جنینی قبل از آنکه صدایشان به مردم برسد خفه شدند. اینها تلاش‌هایی بودند در جهت ساخت آینده‌ای غیر از سرمایه‌داری. به عبارت دیگر، جنین نبود که براساس دترمینیسم تاریخی و رشد نیروهای مولده و قوانین تاریخی انقلاب کرامول فرضا باید این شکل پیش می‌رفت. درست برعکس، سرکوب این جنبش‌ها پیش‌شرط شکل‌گیری سرمایه است نه اینکه چون سرمایه‌داری وجود دارد و شکل گرفته پس جنبه‌های ضدسرمایه‌دارانه‌ای را که در این انقلاب‌ها درگرفت وارد آن می‌شود. چرا اینها از بین می‌روند؟ به‌همین دلیل که در استثنای خاصی مثل کمون پاریس (و طبق معمول استثنا مؤید قاعده است) از بین رفته‌اند، نه گفته مارکس به علت توازن نیرو. اینها جنبش‌هایی‌اند که می‌خواهند نظمی برای از خشونت، برای از زور و سلطه و بری از نابرابری بسازند. مسلم است در دنیای کنونی چیز از داخل و چه از بیرون به انقلاب حمله می‌شود و همه زور دولت‌ها، ابرقدرت‌ها، دولت‌های منطقه‌ای انقلاب‌ها را داغون می‌کند. مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان در دنیایی که براساس خشونت و ترس حرکت می‌کند به سمت نظمی غیر از نظم سلطه حرکت کرد. از این‌رو، بدون نوعی پیوند بین مبارزان ضدجنگ در کشورهای پیشرفته و مبارزات ضدفقر و استثمار در کشورهای آسیایی و آفریقایی واقعا آینده‌ای پیش رو نخواهیم داشت و به مرور شاهد آنیم که همه، نه فقط ابرقدرت‌ها بلکه دولت‌های عادی، آشکارا و پنهان هر جا دلشان بخواهد، دخالت نظامی می‌کنند و با زور عملا هر امکانی را که مردم برایش جنگیده باشند در نطفه خفه می‌کنند. اینها مواردی است که نشان می‌دهد تعریف لحظه حال تا حد زیاد به شکل ساختاری است. از یک حرف تا یک حال همگانی و کلی است چون حقیقت آن با همگانی‌بودن پیوند خورده و به همین جهت، به قول آدورنو، انقلاب همیشه انقلاب علیه ترس است. چون ترس از همان اول هم از همین‌جا می‌گذرد و نازیسم نمونه عجیب‌وغریبی است که با متمرکزکردن ترس در یک کوته خاص در ارتباط با یهودیان و کمونیست‌ها و کولی‌ها نوعی وحدت منکی بر نفرت ساخت.

بارانه عمادیان: سیاست زمان و زمان سیاست

بررسی

در جست‌وجوی معنای زندگی

پاسخ به پرسش‌های وجودی از قبیل «جایگاه ما در جهان کجاست؟» یا «چرا ما اینجاییم؟» بستگی به این دارد که چه نظریه‌ای را درباره جامعه و بشر بپذیریم. در سطح فردی، معنا و مقصود زندگی انسان با این نظریه مشخص می‌شود. اینکه باید چه کنیم و در چه راهی بکوشیم و امید داشته باشیم به کجا برسیم. در سطح اجتماعی نیز، چشم‌اندازی که امیدواریم جامعه بشری به آن دست یابد و اینکه چه نوع تحولات اجتماعی‌ای دخلوه ماسیاه است و بستگی به انتخاب همین نظریه دارد. پاسخ به این پرسش‌های عظیم وابسته به این است که آیا تصور کنیم چیزی به نام طبیعت «فطری» یا «راستین» انسان و معیارهای عینی ارزش برای زندگی بشر وجود دارد یا خیر. اگر چنین است آن طبیعت و این معیارها کدام‌اند؟ آیا هدف غایی در میان است یا ما مطلقا محصول فرایند تکامل‌یم و طوری برنامه‌ریزی شده‌ایم که به دنبال تامین منافع شخصی، تکثیر ژن‌هایمان و برآورد نیازهای زیست‌شناختی خود باشیم؟ یا چیزی به نام طبیعت «ذاتی» انسان وجود ندارد بلکه تنها توانایی نااتیرندیزی از اجتماع و نیروهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن واقعیت دارد؟

بدیهی است که درباره این پرسش‌های بنیادی طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌های مختلف وجود دارد. در دیدگاه‌های دینی باور به وجود جهان پس از مرگ وجود دارد. از نگاه کتاب مقدس انسان موجودی است که خداوندی متعال او را به صورت خودجوش آفریده و هدفی الهی در زندگی برایش مقرر داشته است. در دین‌های ابراهیمی دنیا مرحله‌ای گذرا است و برپایه کارهای ما در دنیا در آخرت ما با به بهشت می‌رویم یا به دوزخ. در دین‌های بودایی و هندویسم و برخی دین‌های آفریقایی باور به تناسخ وجود دارد که بر طبق آن زندگی مراحل مختلفی دارد: پایین‌ترین آن‌ها زندگی واقعی عمل می‌کند. مسئله گسترش این حال به شکلی است که دقیقا بتوان در آن دیدن دوا را نیروانا می‌خواند. در نظام‌های فلسفی بزرگ مثل افلاطون، ارسطو و کانت، معیارهایی عینی برای ارزش وضع می‌شود که انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی باید برای دستیابی به آن بکوشند. مثلا در فلسفه افلاطون می‌توانیم با به‌کارگیری صحیح طرح عقل هم بدانیم که چه‌چیزی نیک است و هم در عمل به نیکی برسیم. او تحت‌تاثیر معلم خود سقراط معتقد بود که برای فضیلت‌مندبودن و انسان نیک بودن فقط کافی است که بدانیم فضیلت انسان در چیست. مطابق این نظر تمام فضایل در اصل با هم یکانه‌اند به این معنا که شخص نمی‌تواند یکی را